

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

آدبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - هفدهم می ۲۰۱۴

امید و آرزو و دگر هیچ!!!

پارچه "کنار پنجره" را که محصول قلم فنّان تیموری صاحب بزرگوار است، برای صفحه هفدهم می ۲۰۱۴ آماده میساختم، که پارچه ای - نه از جنس نظم و شاید هم نه از سنخ نثر - گریبان قلم را گرفت. راهی دگر ندیدم، مگر که بنویسمش و تقدیم تو خواننده ذره نوازش نمایم. فرهنگهای متعارف لغات چاپ ایران، از قبیل "فرهنگ عمید"، لغات "امید" و "آرزو" را مُعادل و مترادف هم آورده اند. وقتی ردیف "امید" را بیالیم، معنی "آرزو" ست و وقتی در ردیف "آرزو" برسیم، آن را "امید" معنی میکنند و این بدان میماند، که بگویند:

"محمود غزنوی؛ یعنی که محمود غزنوی!!!!"

و آن که "محمود غزنوی" را شناسد، مدلول "محمود غزنوی" را چه گونه دریابد؟؟؟ کاش فرهنگنویسان ظالم در تشریح لغات سعی و اهتمام تمام به خرج دهند و بدانند، که مثلاً "امید" و "آرزو" دو لغت متفاوتند. خواننده ارجمند اما خود قضاوت فرماید و معنای هر دو کلمه را خودش دریابد!!!
و آن پارچه اینست:

انسان امیدوار است

در هر حال و هر حالتی

و درکی دارد، از کمبود چیزی

که آرزو نام دارد

انسان همیشه امید دارد به رسیدن به آرزوئی

و چه خوب است که امیدی هست؛

وگر آرزوئی برآورده هم نگردد

دمی مگر فرا میرسد از زندگانی آدم، که امید بستن به آرزو

خیالی میشود، خام و خالی

او دگر داربازی ست، که دار ندارد

چه کنی عیسائی را که دم ندارد

و موسائی را که ید بیضایش شکسته؟؟؟

و اگر هزار بار عُنصری از بلخ و غزنه صدا دردهد که:

عصا برگرفتن نه مُعْجِز بود

همی ازدها کرد باید عصا

دُنْبِ خر یک پِلست خواهد بود!!!